

The Islamic Ruler and the Executive Responsibility of Enjoining Good and Forbidding Wrong in an Islamic Society¹

Hassan Ghafari¹ Ali Ale Bouyeh²

1. M. A in Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Islamic Azad University, Qom, Iran (Corresponding Author)

h.ghafari@isca.ac.ir

2. Ph.D. in Jurisprudence and Ethics, Level 4 in Islamic Seminary, Jurisprudence and Principles, Qom, Iran

albwyhly13@gmail.com



Abstract

This study aims to clarify the executive responsibility of the Islamic ruler in the obligation of enjoining good and forbidding wrong, emphasizing the **necessity of the religious government's active role in realizing** this social duty. The main research question is: based on jurisprudential principles and the conduct of the Imams, what is the position of the Islamic ruler in implementing the three stages of this obligation? The research hypothesis asserts that the third stage of enjoining good and forbidding wrong—which involves the exercise of authority, implementation of legal punishments (Hudud), and practical enforcement—falls exclusively under the jurisdiction of the Islamic ruler or institutions appointed by him. The study employs a descriptive-analytical method utilizing library sources. Findings indicate that the Islamic ruler, as the deputy of the infallible

1. Ghafari, H., & Ale Bouyeh, A. (2024). The Islamic ruler and the executive responsibility of enjoining good and forbidding wrong in an Islamic society. *Journal of Jurisprudence and Politics*, 5(9), pp. 163-191. <https://doi.org/10.22081/ijp.2025.72252.1082>

* **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran). ***Type of article:** Specialized

▣ **Received:** 2025/07/08 • **Revised:** 2025/08/25 • **Accepted:** 2025/09/27 • **Published online:** 2025/11/02

Imam, is responsible for supervision, practical implementation, and establishing punitive mechanisms to fulfill this duty. This role is not only linked to maintaining social order but is also essential for the realization of divine injunctions in society.

Keywords

Islamic ruler, enjoining good, forbidding wrong, religious governance, political Jurisprudence, divine hudud.



الحاكم الإسلامي والمسؤولية التنفيذية للأمر بالمعروف

والنهي عن المنكر في المجتمع الإسلامي^١

حسن غفاري^١ علي آل بويه^٢

١. ماجستير في الفقه وأسس الحقوق الإسلامية، جامعة آزد الإسلامية في قم، إيران (المؤلف المسنون).

h.ghafari@isca.ac.ir

٢. دكتوراه في الفقه والأخلاق، المستوى الرابع في الحوزة العلمية، مجال الفقه والأصول، قم، إيران

albwyhly13@gmail.com



الملخص

تمّ كتابة هذا البحث لتوضيح المسؤولية التنفيذية للحاكم الإسلامي في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، ويؤكد على ضرورة دور البنية الحكومية الدينية في تحقيق هذا الواجب الاجتماعي. والسؤال الرئيسي للبحث هو: ما هو موقف الحاكم الإسلامي من تطبيق مراتب هذا الواجب الثلاثة في ضوء الأسس الفقهية وسيرة المعصومين (عليه السلام)؟ فرضية البحث هي أن المرحلة الثالثة من الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والتي تتطلب ممارسة السلطة وإقامة الحدود والاستجابة العملية هي من اختصاص الحاكم الإسلامي أو المؤسسات التي يعينها ويضعها فقط. منهج البحث في هذه المقالة وصفي تحليلي بالاعتماد على مصادر مكتوبة. وتظهر النتائج أن الحاكم الإسلامي، بصفته نائباً عن الإمام المعصوم (عليه السلام)، مسؤول عن مراقبة هذا الواجب وتنفيذه ووضع آليات جزائية لتحقيقه. ولا يقتصر هذا الدور على الحفاظ على النظام الاجتماعي فحسب، بل يشمل أيضاً تطبيق الأحكام الإلهية في المجتمع.

الكلمات المفتاحية

الحاكم الإسلامي، الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، الحكومة الدينية، الفقه السياسي، الحدود الإلهية.

١. الاستناد إلى هذه المقالة: غفاري، حسن؛ آل بويه، علي. (١٤٠٣). الحاكم الإسلامي والمسؤولية التنفيذية للأمر بالمعروف والنهي عن المنكر في المجتمع الإسلامي، الفقه والسياسة، ٥(٩)، ص. ١٦٣-١٩١.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2025.72252.1082>

□ نوع المقال: بحثة محكمة؛ الناشر: مكتب الإعلام الإسلامي في حوزة قم (المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران) © المؤلفون

□ تاريخ الإستلام: ٠٨/٠٧/٢٠٢٥ • تاريخ التعديل: ٠٨/٢٥/٢٠٢٥ • تاريخ القبول: ٠٩/٢٧/٢٠٢٥ • تاريخ الإصدار: ٠٢/١١/٢٠٢٥

حاکم اسلامی و مسئولیت اجرایی امر به معروف و

نهی از منکر در جامعه اسلامی^۱

حسن غفاری^۱ علی آل بویه^۲

۱. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

h.ghafari@isca.ac.ir

۲. دکتری فقه و اخلاق، سطح چهار حوزه رشته فقه و اصول، قم، ایران.

albwyhly13@gmail.com



چکیده

این پژوهش با هدف تبیین مسئولیت اجرایی حاکم اسلامی در فریضه امر به معروف و نهی از منکر نگاشته شده و بر ضرورت نقش آفرینی ساختار حکومت دینی در تحقق این واجب اجتماعی تأکید دارد. مسئله اصلی تحقیق این است که حاکم اسلامی در پرتو مبانی فقهی و سیره معصومان علیهم السلام چه جایگاهی در اجرای مراتب سه گانه این فریضه دارد؟ فرضیه پژوهش بر آن است که مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر، که مستلزم اعمال قدرت، اجرای حدود و برخورد عملی است، تنها در صلاحیت حاکم اسلامی یا نهادهای منصوب از سوی اوست. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی با بهره گیری از منابع کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که حاکم اسلامی، به عنوان نایب امام معصوم علیه السلام، مسئول نظارت، اجرای عملی و ایجاد سازوکارهای کیفری جهت تحقق این فریضه است. این نقش، نه تنها با حفظ نظم اجتماعی پیوند دارد، بلکه تحقق احکام الهی در جامعه منوط به آن است.

کلیدواژه‌ها

حاکم اسلامی، امر به معروف، نهی از منکر، حکومت دینی، فقه سیاسی، حدود الهی.

۱. **استناد به این مقاله:** غفاری، حسن؛ آل بویه، علی. (۱۴۰۳). حاکم اسلامی و مسئولیت اجرایی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی. فقه و سیاست، ۵(۹)، صص ۱۶۳-۱۹۱.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2025.72252.1082>

□ نوع مقاله: تخصصی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۷ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۶/۰۳ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۸/۱۱

مقدمه

امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از مهمترین واجبات اجتماعی در فقه اسلامی، نقشی کلیدی در تحقق جامعه توحیدی، اصلاح فضای عمومی و مقابله با انحرافات ایفا می‌کند. در منابع دینی، این فریضه، «ضمانت اجرای سایر واجبات» خوانده شده و تعطیلی آن مساوی با تعطیلی دین معرفی شده است. در عین حال، با توجه به سه مرحله‌ای بودن این فریضه، اجرای کامل آن بدون ساختار حکومتی، بویژه در مرتبه سوم که نیازمند اعمال قدرت و مجازات است، عملاً ناممکن است.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که مسئولیت اجرایی امر به معروف و نهی از منکر در مرتبه سوم با چه کسی است و جایگاه حاکم اسلامی در این زمینه، از منظر فقه شیعه چیست؟ آیا تمام مراتب این فریضه به طور مساوی بر عهده عموم مردم است یا در برخی مراحل، دخالت عمومی ممنوع و انحصاراً در صلاحیت حاکم اسلامی است؟

در این راستا، پژوهش حاضر در صدد است حدود و ثغور مسئولیت شرعی و سیاسی حاکم اسلامی را در اجرای این فریضه مشخص سازد و رابطه آن را با نظم اجتماعی و امنیت عمومی تبیین کند.

سؤال اصلی تحقیق:

حاکم اسلامی بر اساس مبانی فقهی و سیره معصومین علیهم‌السلام چه وظایف اجرایی در فریضه امر به معروف و نهی از منکر دارد؟
سؤالات فرعی:

۱. مراتب سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر چه تفاوت‌هایی در حوزه اجرا دارند؟
۲. کدام دلایل شرعی و عقلی بر انحصار مرتبه سوم در اختیار حاکم دلالت دارند؟
۳. چه نسبتی بین ولایت فقیه و اجرای احکام کیفری در قالب این فریضه برقرار است؟
۴. دیدگاه فقهای شیعه درباره اقامه حدود در عصر غیبت چیست و چه شرایطی برای اجرای آن ذکر شده است؟

چارچوب نظری پژوهش بر پایه فقه‌سیاسی شیعه، نظریه ولایت فقیه و مفهوم «نصب عام فقیه» استوار است. در این مدل، حاکم اسلامی ادامه‌دهنده ولایت تشریحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام بوده و مسئول حفظ دین، اجرای احکام و تأمین امنیت اخلاقی جامعه است.

روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و با مراجعه به منابع فقهی، تفسیری و حدیثی، بویژه آثار فقهای بزرگ از محقق حلی تا امام خمینی رحمته الله علیه انجام گرفته است.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که موضوع «ولایت فقیه» و اختیارات او در اجرای حدود، در آثار فقهی متعدد به طور پراکنده بحث شده است؛ مانند «جواهر الکلام» (نجفی، ۱۳۹۸)، «تحریر الوسیله» (امام خمینی، ۱۳۷۹)، «جامع المقاصد» (کرکی، ۱۴۰۹ق)، اما بررسی منسجم این مسئله در قالب یک پژوهش متمرکز بر نسبت بین «حاکم اسلامی» و «فریضه امر به معروف» کمتر مورد توجه بوده است. نوآوری این تحقیق در آن است که با تمرکز بر مرحله اجرایی این فریضه، الگویی برای حضور قانونمند حکومت در صیانت اخلاقی جامعه ارائه می‌دهد.

در مجموع، این پژوهش در پی آن است که نشان دهد تحقق کامل امر به معروف و نهی از منکر، بدون حضور فعال و مقتدرانه حاکم اسلامی در عرصه اجرا، خصوصاً در مرحله سوم، ناقص و ناکارآمد خواهد بود؛ و این وظیفه، رکن رکن مشروعیت و فلسفه وجودی حکومت دینی است.

۱. مفهوم حاکم و حکومت

در کتب لغت تعبیر از حاکم به عنوان «راعی» که به معنای شبان است و اصطلاح شایع و رایجی است؛ و همچنین حاکم از ماده «حکم، یحکم، حکومه» و به معنای فرمان‌روا است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ فراهیدی، ج ۳، ص ۶۷؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۱۴۴). در کلام برخی از فقها، با عبارت «السلطان ولی الممتنع»، از حاکم، به سلطان تعبیر شده است (شیخ انصاری، ۱۴۴۴ق، ج ۶، ص ۲۱۷). در شرع اسلام و کلمات فقها، هرگاه واژه «حاکم»

به صورت مطلق استعمال شود، مراد از آن فقیه جامع الشرائط است و استعمال آن در غیر فقیه جامع الشرائط نیاز به قرینه دارد.

محقق کرکی می‌فرماید: «و لا یخفی ان الحاکم حیث اطلق لا یراد به الا الفقیه الجامع للشرائط.» (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۶۷).

شهید ثانی نیز منظور از حاکم را فقیه جامع الشرائط می‌داند. وی می‌فرماید: «و یتولی ذلك الحاکم الشرعی و هو الفقیه العدل الامامی الجامع لشرائط الفتوی» (شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۵۹).

بنابراین، حاکم اسلامی از منظر فقهی کسی است که هم مشروعیت الهی دارد، هم کارآمدی فقهی و مدیریتی، و هم مورد قبول جامعه متشرع قرار گرفته است.

۲. گونه‌شناسی حکومت در اسلام

حکومت بر دو نوع است:

۱. حکومت تملیکی: در این نوع از حکومت، حاکم مالک همه سرزمین و اهل آن سرزمین است و می‌تواند به هر شکلی که می‌خواهد در اموال و امکانات آن سرزمین تصرف کند از طرفی مردم آن سرزمین حق اعتراض ندارند و این روشی است که از سوی حاکمان مستبد اعمال می‌شود که دیگر این نوع از حکومت مقبولیت چندانی ندارد.

۲. حکومت ولایتی: در این نوع از حکومت، حاکمیت و مردم به صورت امانت در دست حاکم و جامعه اسلامی است، و حاکم اسلامی ملزم به رعایت حقوق افراد جامعه اسلامی است، و ماندگاری این نوع از حکومت این است که اصل آزادی و عدالت از طرف حاکم اسلامی پیاده شود، یعنی اینکه همه چه حاکم و چه مردم در برابر قانون یکسان باشند و حاکم در برابر مردم نسبت به قدرت پاسخگو باشد. بنابراین طبق حکومت نوع دوم، باید حکومت حاکم جامعه اسلامی صبغه الهی داشته باشد، و مردم این نوع حکومت را بپذیرند و از مقبولیت کافی برخوردار باشد و لذا به جهت محدودیت فضای بحث از توضیح بیشتر در این موضوع صرف نظر می‌کنیم (نائینی، ۱۳۸۰، ص ۵۰).

این تقسیم‌بندی، نقش مهمی در تبیین مسئولیت اجرایی حاکم اسلامی در فریضه امر به معروف دارد؛ زیرا تنها در مدل «ولایتی»، امکان برخورد عادلانه، شرعی و ساختارمند با منکرات اجتماعی وجود دارد.

۳. شرایط و صفات حاکم اسلامی در جامعه

حاکم اسلامی، در منظومه فقه‌سیاسی اسلام، باید واجد صفات نفسی و توانمندی‌های مدیریتی باشد که او را برای ایفای وظایف خطیر حکمرانی دینی شایسته سازد. این ویژگی‌ها در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام آمده و فقها نیز بر آن تأکید دارند. برخی از مهمترین این صفات عبارتند از:

۱. آگاهی و علم (سوره ص، آیه ۲۰؛ سوره نمل، آیه ۱۵)؛
 ۲. داشتن ایمان و ترس از خدا (سوره اسراء، آیه ۱۰۷)؛
 ۳. تقوای الهی (سوره انفال، آیه ۲۹)؛
 ۴. جنگ با ظالمان (سوره مائده، آیه ۴۲)؛
 ۵. دلسوزی نسبت به اقشار جامعه (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)؛
 ۶. صبور بودن در برابر مصیبت‌ها و مشکلات دیگر (سوره انشراح، آیه ۱۰)؛
 ۷. مشاوره از انسانهای با خدا متدین و شجاع (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹؛ سوره شورا، آیه ۳۸)؛
 ۸. نمونه در سخن گفتن و رفتار و کردار و مسئولیت‌پذیری (سوره طه، آیه ۱۳۱).
- بر پایه این آموزه‌ها، حاکم اسلامی نه فقط مدیر سیاسی جامعه، بلکه مرجع اخلاقی و حافظ ارزش‌های دینی است. چنین فردی می‌تواند به‌درستی امر به معروف را در مرتبه سوم مدیریت کرده و نظم جامعه را با معیارهای الهی حفظ کند.

۴. وظایف اخلاقی و رفتاری حاکم اسلامی از منظر احادیث

در منظومه حکمرانی اسلامی، حاکم صرفاً یک مدیر اجرایی یا حافظ نظم سیاسی نیست، بلکه شخصیتی چند بُعدی است که هم مسئول اداره جامعه و هم نگهبان اخلاق، قسط و معنویت عمومی است. بر همین اساس، متون حدیثی شیعه، بویژه

کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام، چارچوب رفتاری دقیق و متعالی ای برای حاکم اسلامی ترسیم کرده‌اند که از آن می‌توان به‌عنوان «اخلاق حکمرانی در فقه‌سیاسی اسلام» یاد کرد. این آموزه‌ها، بویژه در عرصه اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر که نیازمند مرز ظریفی میان عدالت و قدرت است، نقش محوری دارند.

۴-۱. اصل مدارا با مردم؛ تلفیق قدرت با شفقت

علامه مجلسی در بحارالانوار سخنانی را که علی علیه السلام در خصوص مدارای حاکم اسلامی با مردم را این چنین توضیح داده است: «واخلط الشدة بضغث من اللین، وارفق ماکان الرفق ارفق، و اعتزم بالشدة حین لا یغنی عنک الا الشدة، و اخفض للرعیة جناحک، و الن لهم جانبک»؛ خشونت را با نرمی به هم آمیز، و با مردم مدارا کن، مادامی که مدارا و نرمی مناسب است. و در جایی هم که جز شدت به کار نیاید، همان را انجام بده، با مردم به ملایمت رفتار کن و در برابر آنان تواضع نما.

علامه مجلسی در شرح جمله «واخلط الشدة بضغث من اللین» می‌نویسد: ضغث به دسته ای از علف گفته می‌شود که تر و خشک آن با هم آمیخته شده باشد. و تشبیه امام این است که حاصل ترکیب خشونت و تندی با نرمی چیزی جز نرمی نخواهد بود. همچنین اعتزام به معنای لزوم القصد فی الشئ. یعنی مراعات جانب میانه در هر چیزی است، یعنی در صورت مضطر شدن به استفاده از خشونت و شدت رفتار، سزاوار آن است که افراط و زیاده روی نکند. وی «الانة الجانب» را به معنای «ترک الغلظه» و «العنف فی المعاشرة» تفسیر می‌کند، یعنی با مردم با تندی و خشونت برخورد نکند (مجلسی، ۱۱۱۱ق، ج ۳۳، صص ۴۸۳-۴۸۲، ح ۶۸۷).

این بیان، نشانگر الگویی است که در آن قاطعیت حاکم با نرمی و انعطاف انسانی آمیخته می‌شود. مجلسی در شرح آن می‌نویسد: «ضغث» دسته‌ای از علف تر و خشک است؛ یعنی در حکومت، قدرت نباید خشک و عاری از رحمت باشد، بلکه باید با نرمی

مؤثر همراه شود. چنین تعادلی، شرط موفقیت در اجرای احکام الهی بویژه در مراحل سخت فریضه نهی از منکر است.

۲-۴. عدالت در اجرای احکام و دوری از خشونت بی مورد

علی علیه السلام در نامه‌ای که به یکی از عمال خود نوشته، طریق و کیفیت معاشرت و مدارا با اهل ذمه را به او آموخته است. در این نامه که مجلسی به نقل از نهج البلاغه آورده است، علی علیه السلام خطاب به عامل خود می‌نویسد: «دهقانان (رؤسای قبایل و قری) اهل منطقه حکمرانی تو، از سنگدلی و سخت‌گیری، و اعمال تحقیرآمیز، و بی‌مهری تو شکایت دارند، من اندیشه کردم درباره آنها، ولی آنان را به خاطر شرکشان اهل این نیافتم که از مقربان تو باشند. همچنین ایشان را به خاطر اهل ذمه و معاهد بودنشان مستحق این ندانستم که به کلی رانده شوند و مورد بی‌مهری تو قرار گیرند.

بر تو است که بر آنها لباس «مدارا» و نرمی پوشانی، به گونه‌ای که قسمتی از آن مشتمل بر خشونت باشد گاهی با خشونت و سنگدلی با ایشان رفتار کن، و گاهی با رحم دلی برخورد کن، آنها را نه از خود بران و دورساز، و نه چندان مقرب و نزدیک نما، بلکه بین این دو طریق، راه میانه و مدارا را انتخاب کن (مجلسی، ۱۱۱ق، ج ۳۳، ص ۴۸۹، ح ۶۹۴).

این جمله نشان می‌دهد که حاکم اسلامی حتی در برخورد با غیرمسلمانان نیز باید میان حقوق اجتماعی و مرزبندی عقیدتی تعادل برقرار کند.

۳-۴. پذیرش عذر و دفع حدود با شبهات

درباره مدارای حاکم اسلامی در مقام حکم و قضا چنین آمده است: «واقبل العذر، وادراء الحدود بالشبهات» (مجلسی، ۱۱۱ق، ج ۷۴، ص ۲۴۳، ح ۱). و قبول کن عذر مجرمان را، و به شبهه‌ها حدود گناهان را دفع کن.

این روایت، قاعده‌ای مهم در اجرای عدالت قضایی است که نقش حاکم را در تفکیک خطای واقعی از اتهام نادرست یادآور می‌شود. در اجرای مرحله سوم

نهی از منکر، رعایت شبهه‌دار بودن یا نبودن جرم، شرط مشروعیت مجازات است.

۴-۴. نرمی بدون ضعف و شدت بدون ظلم

در نامه امام صادق علیه السلام به عبدالله نجاشی توصیه شده است که در برابر زیردستان و حکام مافوق به مدارا رفتار نماید:

«بارعیت مدارا کنی... و در معاشرت خلق، بر طریق موافقت و مسالمت سلوک داری. با نرمی که از ضعف رأی و سستی نباشد و با شدتی که به عنف و تعدی و جور همراه نشود» (مجلسی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۶۸). از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول لک: دار خلقی». جبرئیل به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا محمد، پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: با بندگان من به مدارا رفتار کن.

این دستورالعمل، بویژه در سلوک سیاسی، الگویی برای اخلاق اداری حاکم اسلامی و مواجهه با گناهکاران اجتماعی است.

۴-۵. عدالت اجتماعی؛ والاترین وظیفه حکومتی

اهمیت برقراری عدالت اجتماعی توسط حاکم در جامعه تا جایی است که در منابع حدیثی ما «مانند عهدنامه مالک اشتر» عدالت اجتماعی به‌عنوان نور چشم ولات یعنی برترین و بالاترین وظیفه حاکم معرفی شده است: «ان افضل قرّة عین الولاية، استقامة العدل فی البلاد و ظهور مودة الرعية، و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم» (مجلسی، ۱۱۱۱ق، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۱۶).

به تصریح امیرالمؤمنین علیه السلام، چشم‌روشنی حاکم در حکومت دینی، نه در گسترش قلمرو بلکه در گسترش عدل و محبت میان مردم است. این نگاه، نقطه مقابل حکومت‌های استبدادی است که عدالت را فدای اقتدار می‌کنند.

این احادیث، به‌روشنی نشان می‌دهند که فلسفه مشروعیت حاکم اسلامی در گرو عملکرد عادلانه و انسانی اوست. تبیین وظایف او در روایات، نه صرفاً ارشادی، بلکه

تعیین کننده حدود شرعی در اجرای احکام دینی از جمله نهی از منکر است. حاکم، اگرچه اختیار برخورد دارد، اما باید با معیارهای رحمت، عدالت، عقلانیت و اعتدال حرکت کند. در غیر این صورت، اقتدار او مشروع نخواهد بود و اجرای احکام دینی، بویژه مراتب سخت فریضه نهی از منکر، به ظلم و استبداد شرعی بدل خواهد شد.

۵. شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

بسیاری از فقها (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۴۲؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۸۶؛ شهید اول، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۴۱۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۵۳۵؛ امام خمینی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۴۶۴)، با بهره گیری از آیات و روایات برای واجب شدن امر به معروف و نهی از منکر شرایط چهارگانه را بیان کرده و فرموده‌اند اگر این شرایط فراهم نشود امر به معروف و نهی از منکر واجب نمی‌شود. این شرایط به‌طور خلاصه عبارتند از: علم به معروف و منکر، احتمال تاثیر، اصرار و استمرار بر گناه و عدم ضرر و مفسده.

اکثر فقها برای امر به معروف و نهی از منکر مراتب سه گانه ذکر کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۱۹؛ محقق کرکی، ۹۴۰ق، ج ۳، ص ۴۸۷؛ خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۵۲). اولین مرتبه انکار قلبی است. مرتبه دوم انکار زبانی است و مرتبه سوم اقدام عملی است.

مراتب اول و دوم به‌طور کلی وظیفه‌ای عمومی هستند و نیازمند اذن خاص نیستند (البته با رعایت شرایط). اما مرتبه سوم که شامل اقدامات بازدارنده عملی، مجازات، اجرای حدود و تعزیرات می‌شود، براساس اقوال فقها و مبانی عقلایی، در انحصار حاکم اسلامی یا مأذون از سوی او است.

برخی از فقها مانند: امام خمینی علیه السلام تصریح دارند که اعمال قوه قهریه در این فریضه، بدون اذن ولی فقیه یا حاکم اسلامی جایز نیست؛ زیرا در غیر این صورت به هرج و مرج، نقض عدالت، سوءاستفاده شخصی و بی‌نظمی منجر می‌شود.

از این رو، فهم دقیق مراتب سه گانه فریضه و ارتباط آن با نهاد حکومت اسلامی، کلید تحلیل فقهی - سیاسی مسئولیت حاکم اسلامی در این عرصه است.

۶. نقش حاکم اسلامی در اجرای مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر

۶-۱. جایگاه مرحله سوم در فقه اسلامی

مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر، برخلاف دو مرحله پیشین (انکار قلبی و انکار زبانی)، ماهیتی اجرایی و حاکمیتی دارد و شامل اقدام عملی علیه منکر، مانند بازداشت، تعزیر، شلاق، حبس و گاه حتی قتل در شرایط خاص است. این مرتبه از فریضه، با «قدرت قهریه» و «ضمانت اجرای عملی» گره خورده و خروج آن از دایره حکومت، نه تنها موجب نقض عدالت بلکه منجر به هرج و مرج اجتماعی می‌شود.

صاحب «جواهر الکلام» این عبارت را از محقق حلی نقل می‌کند که: منکر برداشته نمی‌شود مگر با استفاده از قدرت، مانند زدن و کارهایی چون حبس که در حد زدن است، این‌گونه برخورد جایز است، آن‌گاه می‌نویسد: «ظاهر کلام محقق حلی و علمای دیگر که در زدن، اذن امام علیه السلام یا نایب‌اش را شرط نکرده‌اند؛ این است که اجماع و اتفاق بر آن دست که اگر زدن به جراحت منجر شود، بر اذن امام یا نایب او توقف ندارد ایشان در ادامه عبارتی را که از شیخ طوسی نقل شده (که «زدن» به اذن سلطان مشروط است)، محل نظر و اشکال می‌دانند؛ و نیز این سخن صاحب مجمع الفایده را که «اگر جواز زدن، اجماعی نبود، تنها به سبب ادله امر و نهی، حکم به جواز زدن مشکل بود» - بعیدتر از سخن شیخ طوسی می‌داند؛ زیرا بر کسی که به ادله این دو فریضه احاطه داشته باشد، پوشیده نیست که مقصود از امر به معروف و نهی از منکر، واداشتن بر ایجاد معروف و یا دوری از منکر است، نه مجرد سخن گفتن (نجفی، ۱۳۹۸، ج ۲۱، ص ۳۸۰).

۶-۲. اختلاف فقها در نیاز به اذن حاکم

اگر جلوگیری از گناه، تنها به زخمی کردن یا کشتن گناهکار وابسته باشد، آیا هر فردی با تشخیص خود می‌تواند این‌گونه اقدام کند یا به اذن امام علیه السلام یا نایب او نیاز می‌باشد؟ در این باره میان فقهای عظام گفت‌وگو و اختلاف می‌باشد:
نظر اول: به اذن امام یا نایب او نیاز نیست.

نظر دوم: به اذن امام یا نایب او نیاز است.

نظر سوم: در قتل، به اذن امام یا نایب او نیاز است ولی در مجروح کردن، چنین نیست. قول اول، مختار جمعی از بزرگان است؛ مانند سید مرتضی علم الهدی، ابوالصلاح حلبی، ابن ادریس حلی و شهید اول. قول دوم، مختار جمعی دیگر از بزرگان است؛ مانند شیخ طوسی در کتاب نهاییه، قاضی ابن براج، فاضل مقداد و صاحب جواهر الکلام. قول سوم نیز مختار شهید ثانی است (نجفی، ۱۳۹۸، ج ۲۱، ص ۳۸۳).

بنابر این تردیدی نیست که مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر که به اقدام و برخورد عملی نیاز دارد به عهده همه مردم نیست و بلکه حکومت و حاکم اسلامی وظیفه دارد در این گونه موارد اقدام کند به دلیل اینکه اگر افراد جامعه بدون اذن حاکم اسلامی، برخورد عملی کنند، گاهی موجب هرج و مرج شده و باعث می شود نظم و امنیت جامعه اسلامی خدشه دار شود.

۳-۶. نقش حاکم اسلامی به مثابه مجری قانونی شرع

از آنجا که اجرای مرحله سوم امر به معروف نیازمند علم به احکام، قدرت مشروع، عدالت در تصمیم گیری، و حفظ مصالح کلان جامعه است، شارع مقدس آن را از عهده افراد عادی خارج کرده و بر عهده حاکم اسلامی نهاده است. زیرا برخورد با منکرات اجتماعی، همانند اجرای حدود، تعزیرات و برخوردهای کیفری، در صورتی که از سوی افراد غیرمتخصص و فاقد اذن حاکم صورت گیرد، موجب بی نظمی، تضییع حقوق مردم و سلب امنیت می شود به علاوه، خطر افراط و تفریط در تشخیص منکر، و نیز استفاده ابرازی از دین در نزاع های شخصی، در غیاب نهاد رسمی و مشروع بسیار بالاست.

۴-۶. مستندات قرآنی نقش حاکم در مرحله سوم

در این جا برای نمونه آیاتی را می آوریم که به این وظیفه حکومت اسلامی اشاره

دارد: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران، ۱۰۴)؛ و باید از میان شما گروهی به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی باز دارند.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» (آل عمران، ۱۱۰)؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید، به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید.

به بیان دیگر، در این آیه هم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر (عمل به مرحله سوم) برعهده همه مردم نهاده نشده، بلکه برعهده گروه خاص است. روایاتی که امت در آیه ۱۱۰ عمران را برائمه تطبیق کرده است، مؤید همین معناست (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۹۵) که برخی مراحل امر به معروف و نهی از منکر فقط برعهده حاکم اسلامی و گروهی خاص است.

بنابراین اجرای قوانین الهی بدون اذن الهی صورت نمی گیرد؛ زیرا از دیدگاه اسلام بهترین حکومت آن است که در رأس امور شخصی منصوب در اجرای قانون است معصوم باشد زیرا خود قرآن می فرماید هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند به کامیابی بزرگی دست یافته است چنانچه قرآن کریم می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (احزاب، ۷۱) و همین طور آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر، ۷).

از نگاه نظام اسلامی، وظیفه حاکم اسلامی نه فقط ایجاد نظم، بلکه پاسداری از حریم شریعت و اجرای احکام با عدالت، دقت و مصلحت سنجی است. بنابراین اجرای قانون بدون ولایت مشروع، باطل و خطرناک است. مجری باید آگاه به شریعت، عادل در قضاوت و قوی در مدیریت باشد. حاکم اسلامی، نایب امام معصوم است و مشروعیت برخورداردهای عملی به اذن او وابسته است.

اجرای مرحله سوم فریضه امر به معروف و نهی از منکر، گرچه در ظاهر عملی عبادی است، اما در واقع مصداقی از ولایت اجرایی و قضایی در فقه سیاسی اسلام است. آیات، روایات، سیره معصومین و اقوال فقها همگی گویای آن است که بدون

ساختار حکومتی مقتدر، عادل و مشروع، این مرحله از فریضه قابل تحقق نیست و اگر توسط آحاد مردم اعمال شود، نتیجه‌ای جز فساد و اختلال در نظام اجتماعی ندارد.

۷. وظایف حاکم اسلامی و اقامه حدود از منظر فقهای شیعه

۷-۱. جایگاه اقامه حدود در نظام فقهی شیعه

در فقه شیعه، اقامه حدود نه یک وظیفه فردی، بلکه یک مسئولیت حکومتی است که تحقق آن در گرو وجود حاکم اسلامی یا نایب اوست. این مسئله برخاسته از اصولی چون لزوم حفظ نظم عمومی، دفع فساد، و تحقق عدالت اجتماعی است. فقهای شیعه این امر را مصداق بارز اجرای «امر به معروف و نهی از منکر» در سطح حکومتی می‌دانند، چراکه اجرای حدود از جمله مهمترین ابزارهای بازدارنده از منکرات است.

۷-۲. نظریه مشهور فقهای شیعه بر مسئولیت حاکم در اجرای حدود

فقهای شیعه با توجه به جایگاه ویژه حاکم اسلامی، او را مسئول اجرای احکام الهی، از جمله حدود شرعی، دانسته‌اند. نظرات فقهایی چون سلار دیلمی، قطب راوندی، ابن ادریس و... نشان می‌دهد که اقامه حدود، نه وظیفه عموم مردم بلکه در حوزه اختیارات حاکم عادل یا مأذون از سوی او قرار دارد. از این رو، تبیین وظایف حاکم اسلامی در این زمینه، بُعد فقهی-سیاسی مسئولیت او در اجرای فریضه نهی از منکر را روشن می‌سازد. حاکم اسلامی در نظام فقه شیعه، مسئولیت اجرای احکام الهی و برقراری نظم عادلانه در جامعه را بر عهده دارد. این مسئولیت با توجه به دیدگاه‌های فقهای بزرگ شیعه در طول تاریخ تبیین شده است. در این نوشتار، به بررسی آرای فقهای برجسته شیعه درباره وظایف حاکم اسلامی و اقامه حدود می‌پردازیم.

سلار دیلمی در باب یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید: «فاما القتل و الجراح فی الانکار، فالی السلطان او من یأمره السلطان، فان تعذر الامر لمانع فقد فوضوا علیهم السلام الی الفقهاء اقامه الحدود و الاحکام بین الناس بعد ان لا يتعدوا واجباً ولا يتجاوزوا حداً» (دیلمی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۶۳). اما کشتن و جراحت ایجاد کردن به‌عنوان

یکی از بالاترین مراحل نهی از منکر به سلطان یا کسی که سلطان به او امر و اذن بدهد، مربوط است. اگر هر یک از این دو به جهت وجود موانعی معذور از انجام کار بود، پس ائمه علیهم السلام اقامه حدود و احکام میان مردم را به فقها تفویض کرده اند، به شرط اینکه این فقها واجبات و حدود الهی را مراعات نمایند.

حتی به نظر سلار، ائمه علیهم السلام به پیروان و شیعیان خود دستور داده اند که فقها را در این هدف عظیم و اجرای احکام الهی و اقامه آنها تازمانی که در صراط مستقیم حرکت می کنند، یاری دهند.

آنچه قطب راوندی را از دیگر فقها متمایز می کند نظرات وی درباره نهی از منکر در جامعه است. وی با طرح پرسش و پاسخی به مردم اجازه می دهد که برای نهی از منکرات در جامعه، سلاح به دست گرفته و با جنگ و خونریزی جلوی منکرات را بگیرند: «اگر کسی بگوید که آیا در نهی از منکر، دست به اسلحه بردن واجب است؟ جواب ما مثبت خواهد بود؛ یعنی هرگاه به آن نیاز افتاد واجب می شود که در حد توانایی و امکان تهیه شود. چون خداوند ما را به نهی از منکر دستور داده است.

بنابراین وقتی که پند و نصیحت و تهدید و ترساندن و بازداشتن از طریق دست خالی مؤثر نیفتاد، حمل سلاح واجب می شود، زیرا امر واجب همان نهی از منکر است از گردن مکلف ساقط نمی شود؛ مگر زمانی که منکر از بین رفته و زایل شده باشد. البته نیت مکلف در این حمل سلاح و جهاد نباید جنگ باشد، بلکه می بایست به قصد نهی از منکر به این کار اقدام کند. قطب متذکر می گردد که در نزد بسیاری از اصحاب و علمای ما، اقدام به چنین کاری، متوقف بر اذن سلطان وقت (عادل) است» (عباس قمی، ۱۳۹۷ق، ج ۱، ص ۳۵۸).

از نظر ابن ادریس، انسان موجودی است که تنها در سایه اجتماع می تواند زندگی موفق داشته باشد و درحقیقت اجتماع از ضرورت های زندگی اوست. اما در اجتماع گاه منافع انسان ها با یکدیگر در تضاد قرار می گیرد؛ یعنی مصالح و منافع فردی وی با منافع اجتماعی اش درگیر شده و باعث بروز هرج و مرج و مشکلات اجتماعی خواهد شد. در اینجا برای جلوگیری از هرج و مرج و بی نظمی وجود قانون ضروری

است. از این رو قانون برای اجرا شدن نیاز به مجریانی دارد که آن را در جامعه اجرا و عملی کند.

ابن ادريس مجرى قانون را سلطانى مى داند كه به تربيت مردم پرداخته و جلوى فساد و تباهى و ستم را بگيرد (عباس قمى، ۱۳۹۷ق، ج ۱، صص ۹۱ - ۹۲). ابن ادريس آيه «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (نحل، ۸۹) را دال بر اين مى داند كه هيچ عصرى از وجود حجت عادل خالى نيست. اين مطلب مورد اتفاق همه فرقه‌هاى اسلامى است؛ اگرچه از اين نظر كه مصداق عدل و حجت در جامعه چه كسانى مى توانند باشند، با هم اختلاف دارند (ابن ادريس حلى، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۵۹).

ابن ادريس در بحث اقامه حدود معتقد است، غير از سلطان منصوب الهى يا منصوبين سلطان و مأذونين او كسى حق اقامه حدود را در جامعه ندارد. وى مى گويد: مخاطب دستور اقامه حدود، فقط ائمه عليهم السلام و حكام منصوب و مأذون از سوى آنان مى باشند و ديگران هيچ گونه ولايتى نسبت به اقامه حدود در جامعه ندارند (ابن ادريس حلى، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۵۳۹).

وى در كتاب القضاء گفته است كه قضا بدون اذن و ولايت امام مسلمانان براى كسى منعقد نمى شود. وى معتقد است كه ائمه عليهم السلام در عصر غيبت، قضا و حكم را به فقيهان امين و مطلع از منابع فقهى و متدين شيعه تفويض کرده‌اند (ابن ادريس حلى، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۵۳).

فخر المحققين در رابطه ولايت مى گويد: «از نظر شرع مقدس، قضاوت و ولايت بر حكم، براى كسى است كه صلاحيت فتوا دادن در مورد قوانين فرعى شرعى بر اشخاص معينى از انسان‌ها را داشته باشد كه حكم او يا براى اثبات حَقِّ و حقوقى و يا استيفائى حقوق مستحقى است. شروع اعمال اين ولايت، همزمان با تحقق رياست در امور دين و دنيا است» (فخرالمحققين، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۲۹۴). شهيد اول با يك دليل عقلى، ضرورت وجود قانون و رهبر را در جامعه به اثبات مى رساند. از نظر وى گرايش به جامعه و اجتماع از ضرورت‌هاى زندگى انسانى است و انسان‌ها هميشه در پى تشكيل اجتماعند و در پى اين تمايل طبيعتاً در پى منافع فردى خويش نيز هستند؛ بنابراین منافع فردى انسان‌ها با يكديگر

تراحم پیدا کرده و زمینه نزاع و درگیری را ایجاد می کند. در اینجا چه باید کرد؟ «لان اجتماع من ضروریات المکلفین و هو مظنه النزاع فلا بد من حاسم لذلك و هو الشریعه و لابد لها من سائس و هو الامام و نوابه» (عبدالهادی، بی تا، ج ۱، صص ۳۶-۳۸).

چون برخورد و نزاع از لوازم هر جامعه ای است، پس به ناچار باید ضابطه و قانونی باشد که در آن، قلمرو اختیارات هر فردی در اجتماع مشخص شده باشد و هر فردی در حد اختیار خویش در جامعه عمل کند و از آن فراتر نرود. از نظر وی، این قانون همان شریعت و دین است که وظایف، حقوق و اختیارات افراد اجتماع در آن تعیین و مشخص می شود. اما آیا صرف وجود قانون در جامعه کافی است؟ آیا وجود قانون، افراد را به حقوق فردی و اجتماع و مصالح شان آگاه می کند؟ شهید این گونه پاسخ می دهد که در کنار قانون و شریعت، وجود یک رهبر و سیاستمدار ضروری است و اوست که به این قانون، جامه عمل می پوشد و آن را معنی کرده و به مرحله اجرا در می آورد. از دیدگاه وی، این رهبر و رئیس نمی تواند کسی جز امام و نایبانش باشد. آنها می توانند با اشراف و تسلط شان بر ابعاد شریعت، راه فلاح و رستگاری را پیش پای افراد جامعه قرار دهند.

محقق کرکی هم در بحث ها و نوشته هایش، تئوری سیاسی اسلام را در امر برپایی حکومت تبیین می کند و هم خود در عرصه اجرای احکام به آنها جامه عمل پوشانده است.

وی می گوید: «اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العدل الامامی الجامع لشرایط الفتوی، المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیه نایب من قبل ائمه الهدی صلوات الله و سلامه علیهم فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیہ مدخل - و ربما استثنی الاصحاب القتل و الحدود مطلقا - فیجب التحاکم الیه و الانقیاد الی حکمه و له ان یبیع مال الممتنع من اداء الحق ان احتیج الیه و یلی اموال الغیاب و الاطفال و السفهاء و المفلسین و یتصرف علی المحجور علیهم الی آخر ما یشب للحاکم المنسوب من قبل الامام علیه السلام و الاصل فیہ ما رواه الشیخ فی التهذیب باسناد الی عمر بن حنظله عن مولانا الصادق علیه السلام....

اصحاب ما اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوا - و به اصطلاح

مجتهد - در عصر غیبت، در همه آنچه که نیابت در آنها مدخلیتی دارد، از جانب ائمه علیهم السلام نیابت دارد؛ بنابراین بر مردم واجب است که تحاکم و ترفع خویش به نزد آنان برند و از حکم صادره توسط آنان انقیاد و اطاعت کنند. فقیه مذکور حق دارد مال فردی را که از ادای حق امتناع کند، در صورتی که به آن مال نیاز افتد، آن را به فروش رساند. همچنین ولایت بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان و ورشکستگان و نیز ولایت تصرف در اموال ممنوعان از تصرف و تمام اختیارات دیگری که برای حاکم منصوب از امام ثابت است، برای فقیه جامع شرایط ثابت می‌باشد. استناد کلام ایشان در اینجا مقبوله عمر بن حنظله است که شیخ طوسی در تهذیب با اسناد آن را نقل کرده است» (محمد حسون، ۱۴۰۹ق، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۴۳).

بنابراین حکم و دستور پیامبر و ائمه منحصر به زمان خاصی نیست و ناظر به نیابت فقیه حتی در عصر غیبت نیز می‌شود. بیشتر مستندات کرکی در بحث ولایت فقیه، روایات وارده از ائمه علیهم السلام است. وی در یکی از آثارش در شرح نظر علامه مبنی بر وجوب رجوع شیعیان در اختلافات خود به فقهای عادل شیعی، توضیح می‌دهد که نیابتی که در روایت عمر بن حنظله به فقها واگذار شده، کلی است و بر تمام موارد نیابت پذیر صدق می‌کند و مختص به عصر و زمان خاصی نیست. همان گونه که می‌بینیم، وی در اینجا به مقبوله متمسک می‌شود. وی همچنین به روایات دیگری از جمله روایت مشهوره ابی خدیجه نیز استناد می‌نماید (شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، صص ۱۶۷-۱۶۸).

کرکی افزون بر اینکه در بسیاری از موارد خودش در عمل تصدی ولایت نموده و در اموری که خداوند و پیامبر و ائمه به او اذن داده اند، دخل و تصرف می‌نماید، در آثار خویش به صراحت به این موارد نیز می‌پردازد. البته در مواردی که کرکی به عنوان اختیارات فقیه بر می‌شمارد، شرط اجرای این اختیارات را تمکن فقیه می‌داند (شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ص ۵۷).

وی این مسئله را که فقیه می‌تواند حدود را اجرا کند و قضاوت بین مردم را بر عهده گیرد، دلیل بر نیابت عام فقیه در جمیع مناصب شرعی می‌داند. کرکی معتقد است که اگر این نیابت عام را در همه امور شرعی نپذیریم، اجرای حدود و قضاوت نیز از فقیه

صحيح نخواهد بود: «فان الفقيه المأمون منصوب من قبل الامام و لهذا تمضى احكامه و يقيم الحدود و يقضى بين الناس و هذه الاحكام مشروطة بالامام او من نصبه قطعاً بغير خلاف، فلولا ان الفقيه المذكور منصوب من قبل الامام لجميع المناصب الشرعيه لماصحت منه الاحكام المذكوره قطعاً» (محمد حسون، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۶۱) به نظر کرکی فقيه در صورت آشنا بودن با ادله فقهی و داشتن صفاتی که پیش از این ذکرش گذشت، می تواند قضاوت بین شیعیان را عهده دار گردد؛ البته هیچ خطری او و شیعیان را تهدید نکند (شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۶۵).

شهید ثانی بعد از تبیین نحوه اداره حکومت توسط پیامبر ﷺ و امام علیؑ می گوید: «ان الشریعه لابد لها من حافظ و ناصر فی تبلیغ الاحکام الی المکلفین و کذلک نصب النبی ﷺ ائمه علیهم السلام لتبلیغ الاحکام و حفظ الاسلام الی ان انتهى الامر الی صاحب الامر علیہ السلام» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، صص ۱۹۲ - ۱۹۳). شریعت، نیازمند نگهبان و یاری دهنده در رساندن احکام به مکلفین است همچنان که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام را برای تبلیغ احکام و حفظ اسلام تا زمان حضرت صاحب الامر علیهم السلام نصب کرده اند.

وی در تبیین ولایت فقیه پس از نواب خاص امام علیؑ و بیان این مطلب که ولایت فقها، همان ولایتی است که پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام داشته اند و امر تبلیغ احکام و حفظ ارکان اسلام همواره باید ادامه یابد، گفته است: «فلا بد من عارف عادل ظاهر یرجع الناس الیه فی الاحکام الشرعیة فی زمن الغیبه و الا لاختلف الاحکام الشرعیة و تعطلت الحکمه الالهیه» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۹۳). در عصر غیبت همواره باید فرد عارف و عادل وجود داشته باشد که مردم در احکام شرعی به او مراجعه کنند و در غیر این صورت احکام شرعی مختلف و دگرگون شده و حکمت و غرض الهی که همانا حفظ اسلام و ترویج آن است، تعطیل می شود.

در آثار شهید ثانی مثال های فراوانی به چشم می خورد که وی ولایت فقیهان را استمرار ولایت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام دانسته که یکی از این موارد، نظری است که در حاشیه کلام محقق ابراز می کند. محقق گفته است: اگر امام از دنیا برود، شیخ طوسی و دیگر فقها اختلاف کرده اند که اگر امام معصوم فوت کند، قاضیانی که او منصوب

کرده است، بعد از فوتش عزل خواهند شد یا خیر؟ برخی قائل به عزل مطلق شده و دلیل شان این است که قضات، نمایان امامند و ولایت آنان فرع ولایت امام است و هر زمان که اصل برود، فرع نیز به تبع او خواهد رفت. اما برخی دیگر قائل به عدم انعزال شده و دو دلیل اقامه کرده اند: اول اینکه ولایت این قاضیان شرعاً ثابت شده است بنابراین ادله این ولایت بعد از فوت امام نیز استصحاب می‌شود.

و دوم اینکه انعزال قاضی باعث ایراد خسارت و ضرر بر مردم می‌شود و مردم شهرها تا زمانی که امام بعدی، قاضیانی را نصب کند بدون قاضی و حاکم باقی خواهند ماند؛ در این صورت مصالح جامعه معطل خواهد ماند. شهید ثانی در اینجا اظهار می‌دارد که قول اول (انعزال قاضی با فوت امام) اظهار است. اما وی اضافه می‌کند که همین اشکال، بر ولایت فقیه در عصر غیبت نیز وارد می‌شود؛ زیرا امامی که او را قاضی و حاکم گردانیده از دنیا رفته است که در واقع به فرمایش امام صادق علیه السلام در روایت مقبوله عمر بن حنظله اشاره می‌کند.

پس آن اختلاف مذکور در مورد ولایت فقیه نیز پیش می‌آید. ولی اصحاب اجماع داشته و اتفاق دارند که ولایت فقیه همچنان در عصر غیبت استمرار دارد و این ولایت، همانند ولایت خاصه و نصب قاضی نیست بلکه امام حکم به مضمون آن کرده است؛ بنابر این نظر امام مبنی بر اینکه فقیه بر قضاوت و حکم و زعامت و رهبری سیاسی جامعه ولایت دارد، مثل این است که شهادت و گواهی شخص عادل، مقبول و متصرف و ذی الید و خبرش پذیرفته شده می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۳۵۹). شهید در بسیاری از آثارش تأکید کرده که مراد از حاکم که در عبارات فقهی به صورت مطلق می‌آید، سلطان عادل و یا نایب خاص وی است. اگر این دو حضور نداشتند نوبت نایب عام آنها می‌باشد که همان فقیه جامع‌الشرایط است: «ثم الحاكم و المراد به سلطان العادل او نایبه الخاص او العام مع تعذر الاولین و هو الفقیه الجامع لشرائط الفتوی العدل» (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۷۶؛ ج ۴، ص ۱۶۲).

شهید ثانی معتقد است که هر آنچه در حوزه مصالح عمومی مسلمین جامعه باشد، ولی فقیه حق دخل و تصرف در آن را داراست و می‌تواند تکلیف آن امر از امور

مسلمین را روشن و مشخص کند (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۴۳؛ ج ۵، ص ۳۷۲).

از نظر امام خمینی علیه السلام اگر مطلوب با زدن و آسیب رساندن حاصل نشود ظاهر آن است که با مراعات الایسر فالایسر و الاسهل فالاسهل جایز باشد و سزاوار است که از فقیه جامع الشرایط اذن گرفته شود بلکه این اذن گرفتن در حبس کردن و ایجاد [جرح] بر او هم سزاوار است.

و در ادامه حضرت امام می فرماید: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است... حکومت می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادام که چنین است، جلوگیری کند» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۱۷۰-۱۷۱). پس روشن است که حکومت اسلامی بنا بر دلیل ثانوی می تواند اجرای حدود را در شرایطی موقتا تعطیل کند یا به تأخیر بیندازد.

بنابر نظر فقهای متأخر، بویژه محقق کرکی، شهید ثانی و امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه را بسط مشروع ولایت پیامبر و امام می دانند و معتقدند که در دوران غیبت، اجرای حدود از شئون حکومت اسلامی و از اختیارات فقیه جامع الشرایط است. از نظر امام خمینی علیه السلام، حکومت اسلامی حتی می تواند اجرای برخی حدود را به طور موقت تعلیق یا تأخیر اندازد، چنانچه مصلحت اسلام ایجاب کند.

۳-۲. ادله فقهی مشروعیت اقامه حدود توسط حاکم اسلامی

از مجموع خطابات قرآنی درباره حدود مانند: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...» (نور، ۲). و «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» (مائدة، ۳۸)، اگر چه به صورت عموم و اطلاق وارد شده است؛ یعنی همه افراد جامعه می توانند (و باید) اجرای حد کنند، ولی به طور قطع و یقین منظور آیات، عموم استغراقی که مستلزم هرج و مرج می شود نیست، بلکه مراد عام مجموعی است؛ یعنی همه افراد، مکلف به این عمل، مانند نماز نیستند، بلکه جامعه اسلامی موظف است که حدود را اجرا کند.

و نهایتاً اینکه کیفر دادن مجرمان در عرف جوامع بشری از اختیارات حکومت است

و کسی جز حکومت، مجاز به انجام آن نیست. این مبنا از سوی فقه اسلامی هم مورد تأکید واقع شده است، فقیهان مسلمان اجرای حدود را در زمان حضور امام علیه السلام، بر عهده امام معصوم علیه السلام و منصوبان از طرف ایشان می‌دانند. اما در زمان غیبت، ولایت در اجرای حدود برای فقهای جامع‌الشرایط است؛ زیرا آنها نمایان‌عام هستند. آیات و روایاتی هم که در آن دستور اجرای حدود به مسلمانان داده است به معنای مجوز اجرای حد برای تک تک افراد نیست، بلکه منظور از آن، جامعه مسلمین است. ادله لزوم اجرای حدود توسط حاکم اسلامی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. سیره معصومین علیهم السلام، ۲. روایات، ۳. حفظ نظم و امنیت جامعه، ۴. اجماع مسلمین، ۵. تخصصی بودن موضوع.

اجرای حدود و کیفر کردن متخلفان و مجرمان پس از محکوم شدن آنان، نوعی سلطه و ولایت بر اموال و نفوس دیگران می‌باشد. و اصل و قاعده اولیه، عدم سلطه شخصی بر دیگری است. بنابراین ثبوت چنین ولایت و سلطه‌ای برای کسی، نیاز به دلیل دارد و متیقن از آیات و روایات، این پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصومانند که پس از داشتن مقام قضاوت، حق اجرای حدود را نیز دارند و سیره پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام در اجرای حدود نیز شاهد بر وجود چنین حقی برای آنان است. اما ثبوت این سلطه برای دیگران و بدون اذن معصوم علیه السلام، مورد شک و تردید بوده و اصل عدم آن است، اما با اذن ایشان قابل انتقال به دیگران می‌باشد، چنان‌که ولایت در قضاوت نیز قابل انتقال است. ولی توجه به این نکته ضروری است که در صورت فرض عدم اذن صریح - به‌طور خصوصی - و عدم امکان دسترسی به امام معصوم علیه السلام (مانند زمان غیبت) حق اجرای حدود، برای حفظ نظام کشور و امنیت جامعه، فقط برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت است (خلخال، ۱۴۲۵ق، ص ۴۵۹).

نتیجه‌گیری

امر به معروف و نهی از منکر در منظومه شریعت اسلامی، نه صرفاً یک وظیفه اخلاقی، بلکه یک اصل بنیادین اجتماعی و سیاسی است که اجرای صحیح آن، بویژه در مرتبه

سوم، وابسته به وجود ساختار قدرت مشروع در قالب حکومت اسلامی است. یافته‌های این پژوهش با تکیه بر آیات قرآن، روایات معصومین علیهم‌السلام و اقوال فقها نشان می‌دهد که حاکم اسلامی، به‌عنوان نایب امام معصوم علیه‌السلام و ولی امر مسلمین، مسئول مستقیم و انحصاری اجرای عملی این فریضه در جامعه است.

آیاتی نظیر: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج، ۴۱) به‌وضوح نشان می‌دهد که امر به معروف و نهی از منکر، در مرتبه اجرایی و اعمال قدرت، وظیفه‌ای حکومتی و بر عهده حاکمان اسلامی است. همچنین آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...» (آل عمران، ۱۰۴) دلالت دارد بر اینکه اجرای این فریضه نیازمند یک «نظام سازمان‌یافته» و نهادمند است، نه صرفاً وظیفه فردی و پراکنده.

روایات متعددی از اهل بیت علیهم‌السلام، نظیر فرمایش امام علی علیه‌السلام: «و لا تصلح الرعية إلا بإمام» یا «لابد للناس من أمير بَرٍّ أو فاجر»، نشانگر آن است که اقامه معروف و مقابله با منکرات در سطح اجتماعی، بدون وجود قدرت اجرایی و تدبیر سیاسی، ممکن نیست.

افزون بر آن، سیره عملی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به‌عنوان پیشوایان حکومت اسلامی، همواره متکی بر دخالت مستقیم در مواجهه با منکرات عمومی، مجازات فاسدان و برخورد با مفسدان بود؛ چیزی که در مرتبه سوم از مراتب امر به معروف و تحقیق می‌یابد.

مطالعه اقوال فقهای شیعه نیز موید همین معناست. فقیهانی چون محقق حلی، شهید اول، محقق کرکی، صاحب جواهر، امام خمینی ره و دیگر بزرگان، اجرای حدود و مراحل سخت‌گیرانه امر به معروف را در صلاحیت حاکم اسلامی دانسته‌اند و اجماع فقهی روشنی در این باب دیده می‌شود. عبارات ایشان نشان می‌دهد که اگر برخورد با منکر مستلزم تعزیر، حبس یا حتی قتل باشد، این اقدام فقط با اذن و مدیریت فقیه جامع‌الشرایط یا حاکم منصوب از سوی او جایز است.

از این‌رو، فرضیه مقاله مبنی بر «انحصار مرحله سوم امر به معروف و نهی از منکر در صلاحیت حاکم اسلامی» مورد تأیید قرار گرفت. همچنین روشن شد که دخالت مستقیم

عموم مردم در اجرای عملی این فریضه، بدون اذن و مدیریت حکومت، می‌تواند منجر به هرج و مرج، نقض حقوق، و فساد ساختاری در نظم اجتماعی شود. در نهایت، حکومت اسلامی نه تنها زمینه‌ساز اجرای درست این فریضه است، بلکه خود در مقام مجری احکام الهی، ضامن بقای شریعت، حفظ اخلاق عمومی و صیانت از امنیت اجتماعی است. اگر اجرای این مسئولیت از سوی حاکم اسلامی ترک شود، جامعه دچار تعطیلی عملی دین، نفوذ منکرات ساختاری و سقوط تدریجی اخلاق می‌شود. پس نتیجه نهایی این است که «امر به معروف و نهی از منکر» بدون حضور و ایفای نقش فعال حکومت اسلامی، ناقص، آسیب‌پذیر، و فاقد ضمانت اجرایی خواهد بود و این نکته، همان مبنایی است که امام خمینی علیه السلام در نظریه ولایت فقیه و تقدم حکومت اسلامی بر تمام احکام فرعی بر آن تأکید کرده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

* قرآن کریم

** نهج البلاغه؛ صبحی صالح (۱۳۸۷ق). نهج البلاغه. بیروت: بی نا.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۸ق). لسان العرب (ج ۱۲). بیروت؛ دار إحياء التراث العربي.
انصاری، مرتضی. (۱۴۴۴ق). کتاب المکاسب (کنگره جهانی شیخ اعظم انصاری). قم: مجمع دارالفکر الاسلامی.

القمی، شیخ عباس. (۱۳۹۷ق). الکنی و الالقباب (ج ۳). تهران: نشر مکتبه الصدر.

امام خمینی، سیدروح الله. (۱۳۷۹). تحریر الوسیله (ج ۱). مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

امام خمینی، سیدروح الله. (۱۳۷۹). صحیفه نور. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حلی ابن ادریس، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۴۰۹ق). المنتخب (ج ۲). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

خلخالی، سیدمحمد مهدی. (۱۴۲۵ق). الحاکمیه فی الإسلام. قم: مجمع اندیشه اسلامی.

خویی، سیدابو القاسم. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحین. قم: مهر.

دیلمی سلار، حمزة بن عبد العزیز. (۱۴۱۴ق). المراسم العلویه فی الاحکام النبویه (محقق: سیدمحسن حسینی) قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع).

راغب اصفهانی. (۱۴۰۴ق). المفردات فی غریب القرآن (ج ۱). دفتر نشر کتاب.

زین الدین بن علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح بن شرف العاملی. (۱۴۰۹ق).

حقائق الإیمان مع رسالتی الاقتصاد و العدالة. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۰۴ق). الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. قم: کتابخانه

حضرت آیت الله مرعشی نجفی.

شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا). القواعد والفوائد فی الفقه والأصول والعریبة. قم: مکتبه المفید.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۲۲ق). حاشیه المختصر النافع. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. حوزه علمیه.

شهید اول، محمد بن جمال الدین. (۱۴۰۶ق). اللمعة دمشقیة. قم: دار الناصر.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۲۲ق). حاشیه شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، بوستان کتاب.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۶ق). مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام (ج ۱۳). قم: موسسه معارف اسلامیه.

شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۰ق). النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی. بیروت: دار الکتب العربی.

فخر الدین ابو طالب محمد بن حسن بن یوسف حلّی. (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد (ج ۴). قم: اسماعیلیان.

فراهیدی خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ق). کتاب العین (ج ۳). تهران: هجرت.

محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۰۹ق). رسائل المحقق الکرکی (ج ۱). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۱۲ق). بیست و پنج رساله فارسی. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

محقق کرکی، علی بن الحسین العاملی. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: موسسه آل البيت علیهم السلام.

محقق اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان. قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.

محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ج ۱). قم: اسماعیلیان.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۳۸۹ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام. بیروت: مؤسسة النشر الاسلامی.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۱۰ق). مختصر النافع فی فقه الامامیه. تهران: مؤسسه بعثت.

مجلسی، محمد باقر. (۱۱۱۱ق). بحار الانوار (ج ۴، ۳۳، ۷۴). قم: دارالکتب الاسلامیه.

مقدس اردبیلی. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازهان (ج ۷). قم: انتشارات اسلامی.

نائینی، محمدحسین. (۱۳۸۰). تنبیه الامه و تنزیه المله. تهران: امیر کبیر.

نجفی، محمدحسن. (۱۳۹۸). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاحکام (ج ۲۱). قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل (ج ۳). قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی